

خدا چون سلام به روی ماهت ...



ناسرخیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

دُری فانتاسماگوری

آبی هنلُن

نلی محبوب





انتشارات پرتقال
دری فانتاسماگوری
نویسنده: آبی هنلن
مترجم: نلی محبوب

دبیر مجموعه: رامتین فرزاد
ویراستار: گروه ویرایشی هامش
مدیر هنری: شگون شریفی
گرافیکست جلد: حسین پاشازاده
گرافیکست: مسعود علیزاده

صفحه آرایی: حسن محرابی
لینتوگرافی: خاورمیانه

چاپ: فرنو
نوبت چاپ: اول - ۹۵
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۹۵۰۰ تومان

سرشناسه: هنلن، آبی. Hanlon, Abby
عنوان و نام پدیدآور: دری فانتاسماگوری/ [نویسنده] و تصویرگر آبی هنلن
ترجمه‌ی نلی محبوب.
مشخصات نشر: تهران: پرتقال، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۶۰ص: مصور، ۲۱/۵X۱۴/۵ س.م.
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Dory Fantasmagory، ۲۰۱۵.
یادداشت: گروه سنی: ب.
موضوع: خیال‌پردازی در کودکان -- داستان
موضوع: داستان‌های تخیلی
موضوع: خواهران و برادران -- داستان
موضوع: داستان‌های کودکان انگلیسی
شابک جلد: ۶-۴-۱۱۱-۸۱۱-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰
شناسه‌ی افزوده: محبوب، نلی، ۱۳۵۱، مترجم
ردبندی دیویی: ۱۳۹۴۱۳۹۴۶۱۳۹۴-۷۷۴۶۱۳۹۴-۳-۱۵۳/۳
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۹۹۵۵۴۷

راستی تا یادم نرفته راه‌های ارتباطی با ما:



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱- ۶۳۵۶۴



www.porteghalpub.com



kids@porteghalpub.com

دُری

فانتاسی گوری



آبی هنلن

نلی محبوب



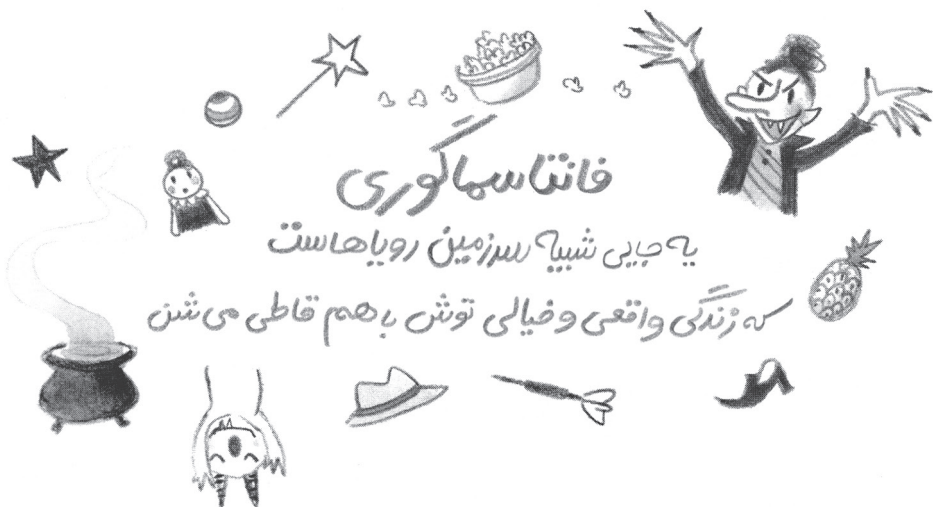
مقدمه‌ی یک کودک ناشر!

خواهش می‌کنم بزرگ نشین!
ما هم به روز مٲ شما و هم سن و سال شما بودیم؛
خوشحال بودیم و بی‌دلیل می‌خندیدیم!
اما نمی‌دونیم کی به ما یاد داد که:
”بهتره زود بزرگ شین؛ بزرگ شدن و بزرگ بودن، بهتره.“
و امروز که بزرگ شدیم، مٲ چی پیشمونیم!
و دنبال راهی می‌گردیم برای برگشتن...
من می‌خوام برگردم

اولین کاری که برای برگشتن انجام دادیم،
راه انداختن یه انتشارات کودک و نوجوانه؛ **انتشارات پرتقال!**
و این کتاب، اولین کتاب پرتقاله!
با انتشار هر کتابِ خوبِ کودک و نوجوان،
ما یه قدم به شما نزدیک‌تر می‌شیم.
منتظرمون باشین.
ما برمی‌گردیم و با هم بازی می‌کنیم؛
و از کودکی‌مون لذت می‌بریم.
منتظر باشین...

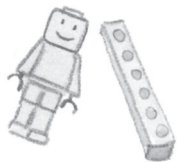
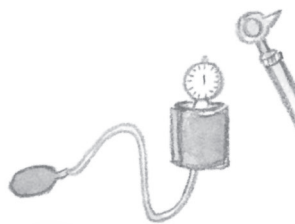
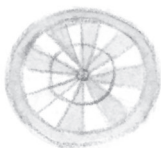


و ممنون از بچه‌های باحال و خستگی‌ناپذیر
پرتقال!
خیلی زحمت کشیدین، خیلی خسته شدین
دمتون گرم، دیگه چیزی نمونه
داریم به خط پایان نزدیک می‌شیم...
دوستتون دارم خیلی زیاد ♥



فانتاسماگوری

به جایی شبیه دنیای زمین رویاهاست
که زندگی واقعی و خیالی توشن باهم قاطی می شن



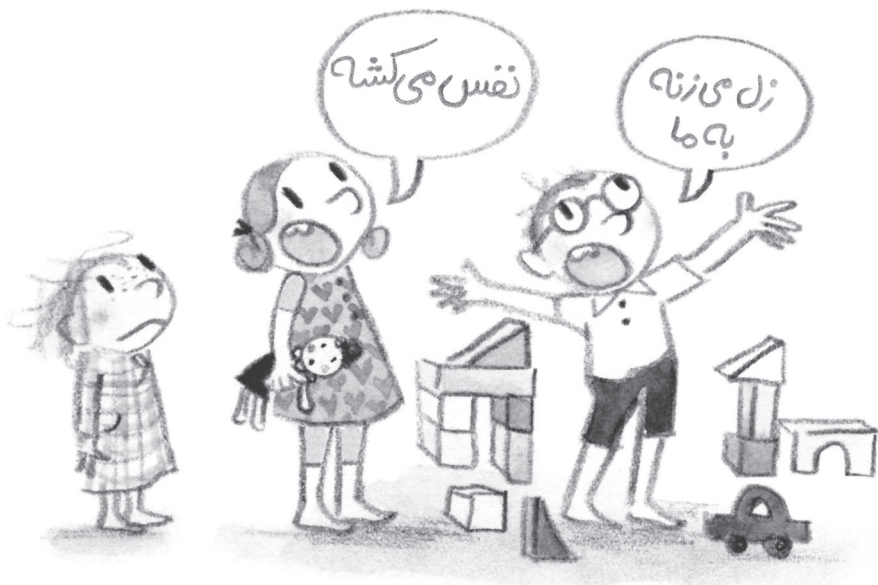
فصل ۱

مثل نی نی کوچولوها

اسم من ذری است، اما همه صدایم می‌کنند «وروجک».
این عکس خانواده‌ام است. من هم ته‌تغاری خانم‌ام.



اسم خواهرم «ویولت» و اسم برادرم «لوک» است.
 ویولت از همه بزرگ‌تر است. ویولت و لوک دلشان نمی‌خواهد
 با من بازی کنند. آن‌ها می‌گویند: «تو نی‌نی کوچولویی.»
 «ماماااااا! وروجک مزاحمه.»
 مامان می‌گوید: «مگه چی‌کار می‌کنه؟»



توی کل تابستان، هر وقت می‌روم تا با لوک و ویولت بازی کنم،
 آن‌ها می‌گویند: «تو رو خدا ولمون کن.»

ولی، من که ولشان نمی‌کنم.
 من بلد نیستم درباره‌ی چیزی حرف
 بزنم، اما همین‌طور پشت سر هم، سؤال
 می‌پرسم؛ درباره‌ی هر چیزی که به فکر
 برسد.



ویولت می‌گوید: «کاشکی زودتر مدرسه‌ها باز بشه و از دستِ وروجک خلاص بشم.»

لوک هم با غرغر می‌گوید: «اوهوم... منم راحت می‌شم.»
گوش‌هایم را می‌گیرم و می‌گویم: «اسم مدرسه رو نیارین!»
من اصلاً دلم نمی‌خواهد تابستان تمام شود.
دلم می‌خواهد خانه بمانم و به جای پوشیدن روپوش
بدرنگ مدرسه، با لباس خواب بچرخم.

ویولت می‌گوید: «لباس خوابت که زمستونیه.»

لوک می‌گوید: «چپکی هم پوشیدی.»

ویولت می‌گوید: «هه! لباست پشت‌وروئه.»

می‌گویم: «خُب که چی؟»

«خُب تو الآن ۶ سالته،

ولی کارات هنوز مته‌نی‌نی

کوچولوهاست.»



با عصبانیت می‌گوییم: «چرا همه‌ش بهم می‌گین نی‌نی کوچولو؟»
 ویولت می‌گوید: «چون دائم با خودت حرف می‌زنی»
 لوک می‌گوید: «و البته در دسری»
 ویولت می‌گوید: «بدتر از همه این‌که، هی با هیولاها
 بازی می‌کنی»
 با خودم حرف می‌زنم؟! اصلاً نمی‌فهم منظورشان چیست.
 من هیچ‌وقت با خودم حرف نمی‌زنم.
 من با دوستم، «مری» حرف می‌زنم.
 کسی جز من او را نمی‌بیند.



مری همیشه دوست
 دارد با من بازی کند. به
 نظر مری، من بهترین
 دوستش هستم.



او شبها زیر تخت
 من می‌خوابد.



مری همیشه همه جا دنبال مری می آید و هر کاری که می کند، او هم انجام می دهد. البته خوش حال که با من می آید، اما خُب بعضی وقت ها مجبورم به او نه بگویم!



«باشه مری. دوست داری چی بازی کنیم؟»

این‌ها بعضی از کارهایی است که مری دوست دارد:



سعی می‌کند یواشکی عروسک ویولنت را بردارد.
اسم عروسک ویولنت "گیلاس" است.



خودش را به خواب بزند



یواشکس، روز بالاترین
کاپیت، شیرینی بردارد.



ورزش کند

توی سبد رخت چرک‌ها بنشینند
و توی خانه گشتی بزنند.





دنبال حیولا بندرد.



هیولای
جاروبرقی

هیولای سس
گوجه فرنگی

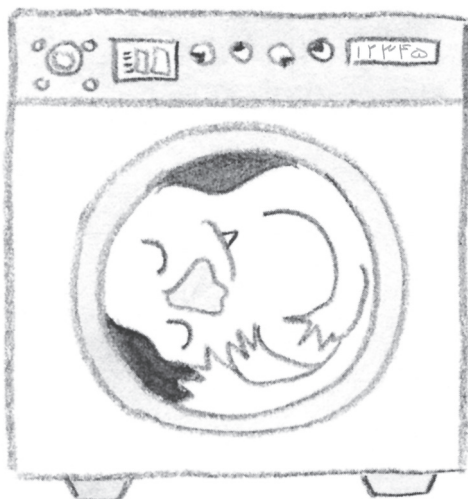
هیولای توالت

من «مری» را خیلی خیلی دوست دارم، ولی خانه‌ی ما کلی هیولای دیگر هم دارد!

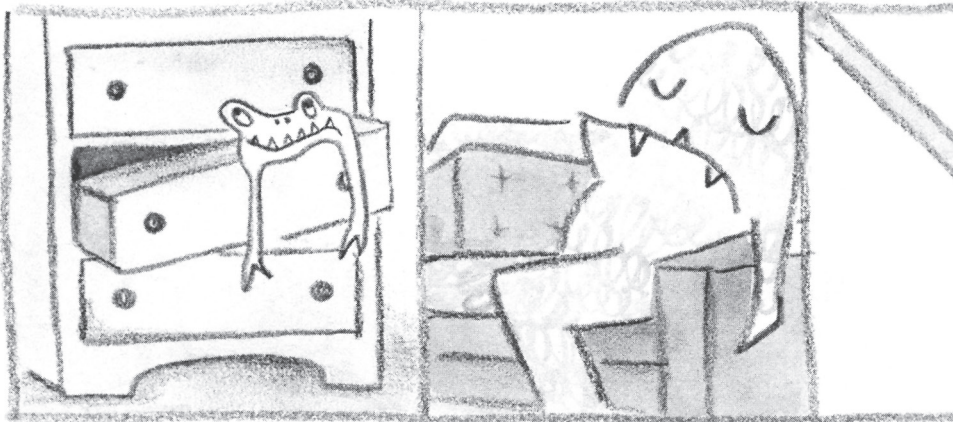
آن هیولای توالت است، همان کسی که وقتی زیاد آن جا بمانی، روکله‌اش پیدا می‌شود.

آن یکی هم هیولای سس گوجه‌فرنگی است، همان که وقتی سس را فشار می‌دهی، صدایش درمی‌آید.

البته، هیولای ماشین لباس‌شویی هم هست.



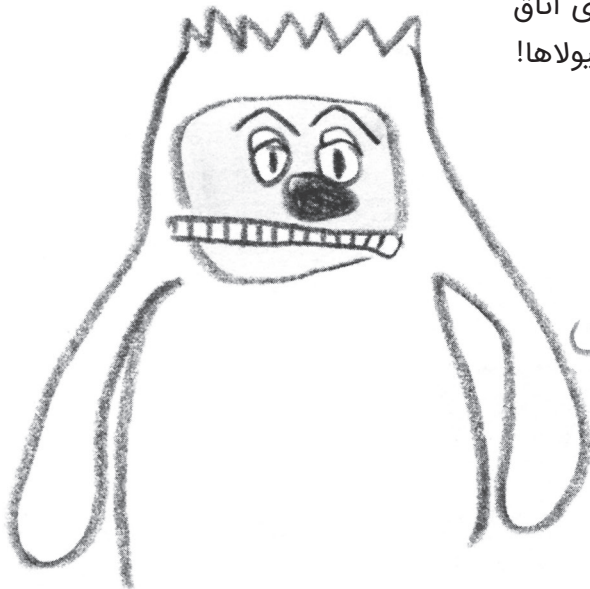
هیولای ماشین لباسشویی



هیولای کشوی
شکسته

هیولای اتاق
نشین

هیولای کشوی شکسته، هیولای جاروبرقی، هیولای راه‌پله‌ی
طبقه‌ی بالا، هیولای اتاق
نشین و بقیه‌ی هیولاها!



هیولای راه‌پله‌ی
طبقه‌ی بالا

سعی می‌کنم وقتی یکی
از آن‌ها را می‌بینم به ویولت
و لوک خبر بدهم.



«هی؟ مراقب باش! پشت سرت!»



«وای، چه هیولا توی زیر شلوارتیه!»